

## بررسی آثار مکتب اگزیستانسیالیسم بر حقوق کیفری

شایان اکبری \* احمد فلاحي \*\*

(تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۱۳)

### چکیده

اگزیستانسیالیسم مکتبی فلسفی است که به دو مبنای «آزادی» و «مسئولیت» اهمیت ویژه‌ای داده است. ژان پل سارتر با استدلال فلسفی بدین نتیجه می‌رسد که «انسان محکوم به آزادی است» و بدین سان ژرف‌ترین شکل ممکن از آزادی را برای انسان متصور می‌شود. با نظر به رویکرد آزادانه-محور اگزیستانسیالیسم و جایگاه مهم مفهوم آزادی در این مکتب، دخیل نمودن مبانی این مکتب در حقوق کیفری استنتاجات درخور توجهی را به دست می‌دهد. بررسی خواست‌های اگزیستانسیالیسم در دو حوزه جرم‌انگاری و جرم‌زدایی نشان می‌دهد که هرگونه تحدید آزادی‌های فردی در تقابل با مبانی اگزیستانسیالیسم قرار دارد؛ بر این اساس، تئوری‌های پدرسالاری و اخلاق‌گرایی قانونی، از نظر این مکتب، تهدیدکننده آزادی‌های فردی به شمار می‌آیند. طبق اندیشه اگزیستانسیالیسم، توسل به جرم‌انگاری زمانی جایز است که آزادی‌های افراد در معرض خدشه و زوال قرار گرفته باشند. بر این اساس، هرچه دامنه آزادی‌های فردی در قانون کیفری موسع‌تر باشد، با خواست‌های اگزیستانسیالیستی قرابت بیشتری دارد و بالعکس، مضیق کردن آزادی‌های افراد و جرم‌انگاری‌های حداکثری در تضاد با رویکرد کیفری اگزیستانسیالیسم قرار می‌گیرند.

واژگان کلیدی: اگزیستانسیالیسم، آزادی، حق، جرم‌انگاری، جرم‌زدایی.

\* دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه، تهران، پردیس بین‌المللی ارس (نویسنده مسئول):

Shayan.akbari@ut.ac.ir

\*\* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنجند، سنجند، ایران.

## مقدمه

علم حقوق همچون سایر رشته‌های علوم انسانی، از آن جهت که دانشی میان‌رشته‌ای به شمار می‌آید و علمی مستقل و مجزاً نیست، برای غنی نمودن تئوری‌ها و مفاهیم موجود در این حیطه، نیازمند وام‌گیری از سایر علوم است. علم فلسفه، بنیان علوم انسانی<sup>۱</sup>، جایگاه بارزی را در حوزه حقوق به خود اختصاص داده است و نقشی کلیدی در این زمینه دارد. اکثر نظریاتی که در عالم حقوق مطرح و به کار بسته می‌شوند دارای آبخوری فلسفی‌اند و از مجاری سترگ فلسفی بهره می‌گیرند. از این جهت، پرداختن به مفاهیم و نظریات فلسفی و برقراری پیوندی مستحکم میان این دو رشته نه تنها لازم و حیاتی است، بلکه به طرح موضوعات نوین و ریشه‌ای منجر خواهد شد و فراخی دامنه تئوری‌های حقوقی را به همراه خواهد آورد. هرچه از اندیشه‌های فلسفی در حقوق کیفری بیشتر استفاده شود، دکترین حقوقی غنی‌تر خواهد شد.

نباید این مهم را فراموش کرد، چراکه مستقلات عقلی یکی از منابع حقوق شناخته می‌شوند (نک: کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۱۶). پروراندن اندیشه حقوقی به دست عقل با تشبث به فلسفه‌ورزی میسر خواهد شد. در واقع، فلسفه تلاشی برای «درست راه بردن عقل» است. بی‌توجهی به علم فلسفه در عالم حقوق جز ضعف تئوری‌های حقوقی نتیجه‌ای به همراه نخواهد داشت؛ زیرا چنانکه آورده‌اند، موضوع فلسفه حقوق «تحقیق درباره مبانی و هدف حقوق و کشف اسباب ایجاد قواعد حقوقی و فایده آنها است» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۸۰). اهمیت این موضوع را می‌توان در سخن ژیل دلوز یافت: «فلسفه هنر شکل دادن، ابداع کردن و ساختن مفاهیم است» (رضوی، ۱۳۸۷: ۳۱۷). بنابراین، با نظر به ضرورت توجه به فلسفه و میان‌رشته‌ای بودن دانش حقوق و اینکه اکثر فلاسفه در طی قرون مختلف، دغدغه اصلی‌شان انسان و جهان پیرامون انسان بوده است و با تأکید بر اینکه موضوع حقوق کیفری انسان است، می‌توان به خویشاوندی این دو گرایش (فلسفه و حقوق)

۱. فلسفه را می‌توان اساس علم و کلید در گنج معرفت دانست (فروغی، ۱۳۹۱: ۱۴۰).

پی برد. با چنین بستر ذهنی‌ای، در این جستار بر آنیم تا یکی از مکاتب تأثیرگذار فلسفی را بررسی کنیم و سپس به آثار این مکتب بر حقوق کیفری پردازیم.

مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم از واپسین مکاتبی است که پس از بارقه‌های نخستین از سوی متفکرین وجودی-مسلک قرن نوزدهم<sup>۱</sup>، در قرن بیست نضج می‌گیرد و نه تنها اندیشه‌های فلسفی را با تحوّل اساسی روبرو می‌سازد، بلکه بر جریان‌ات هنری و ادبی قرن بیستم تأثیری شگرف می‌گذارد. پروراننده مبانی این مکتب فکری را باید ژان پل سارتر<sup>۲</sup>، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم، دانست که به ابداع و بسط این نظریه پرداخت.<sup>۳</sup> سارتر با طرح دو مفهوم «آزادی» و «مسئولیت»، بنای باروی اگزیستانسیالیسم را می‌گذارد. او با تحلیل‌های فلسفی بدین نتیجه می‌رسد که وجود لئفسه (هستی انسان) ناگزیر از آزادی است و عنصر آزادی در وجود انسان جای گرفته است. از این رو، با ابراز جمله معروف خویش که «انسان محکوم به آزادی است» (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۳)، اندیشه فلسفی وی نه تنها نگاه اکثر اندیشمندان نیمه سده بیستم را به سمت خود می‌کشاند، بلکه اذهان مردم عادی را هم متأثر می‌سازد.

سارتر بر این باور است که انسان آزاد است و این آزادی بر تمام زوایای وجود وی مستولی گردیده است و بدین جهت آدمی نمی‌تواند با توسّل به برخی از معاذیر (از جمله معاذیر فراسویی و جبری) از زیر بار مسئولیت رفتارهای خویش بگریزد. اعتقاد به آزادی انسان در چنین غایتی و بالتبع وجود مسئولیتی سنگین - به واسطه برخورداری از این آزادی - می‌تواند تأثیرات ژرفی بر حقوق کیفری داشته باشند. بر این اساس، اگر در پی طرح‌اندازی ساختمان کیفری

۱. کی‌یر کگور، نیچه، یاسپرس و هایدگر از جمله فیلسوفانی هستند که اندیشه‌شان را به مکتب اگزیستانسیالیسم نزدیک می‌دانند و حتی گاه آنها را اگزیستانسیالیست می‌خوانند. بی‌گمان، اندیشه این افراد بر مکتب اگزیستانسیالیسم تأثیری ژرف و کارا نهاده است که حتی خود سارتر نیز بر این مهم اذعان داشته است.

2. Jean-Paul Sartre (1905-1980).

۳. در کنار سارتر، افرادی همچون سیمون دوبووار، آلبر کامو و گابریل مارسل به عنوان فلاسفه اگزیستانسیالیست شناخته می‌شوند. اما بی‌تردید، پایه‌گذار اصلی اگزیستانسیالیسم را باید سارتر دانست و از این جهت در این مقاله صرفاً به آراء و اندیشه سارتر می‌پردازیم.

اگزستانسیالیسم باشیم، می‌توان با بهره‌گیری از این مبانی، نظرات درخور توجهی را ابراز داشت. در واقع، عبارت «آثار مکتب اگزستانسیالیسم بر حقوق کیفری» بدین معنا است که اگر رویکردی اگزستانسیالیستی را در پیش بگیریم و خواست‌های اگزستانسیالیسم را به عرصه سیاست جنایی بکشانیم، چه تأثیراتی را می‌توانیم بر کالبد حقوق کیفری شاهد باشیم. با این تحلیل و تفاسیر، آثار طرح مبانی اگزستانسیالیسم در حقوق کیفری را در نظر می‌گیریم تا در نهایت مشخص شود که رویکرد کیفری اگزستانسیالیسم چه شاخصه‌ها و اوصافی دارد و نیز چه نکاتی را می‌توان از آن آموخت و در سیاست‌های جنایی به کار بست. نظر به اینکه مهم‌ترین مبنای اگزستانسیالیسم آزادی است، سعی می‌شود که نحوه تعامل این مکتب با سازوکارهایی همچون جرم‌انگاری و جرم‌زدایی تبیین شود.

این نوشتار در دو مبحث سامان یافته است. در مبحث نخست به شناخت فلسفه اگزستانسیالیسم و بررسی مبانی آن پرداخته می‌شود. پس از روشن شدن مفهوم اگزستانسیالیسم و شرح اصول اساسی آن، آثار مکتب اگزستانسیالیسم بر حقوق کیفری در مبحث دوم بررسی می‌شوند.

## ۱. چهارچوب مفهومی اگزستانسیالیسم

### ۱-۱. معنای لغوی

برای دریافت ژرفای مفهوم اگزستانسیالیسم ابتدا باید به شناسایی معنای آن بر اساس فهم واژه‌شناسانه پردازیم. این امر دشوار می‌نماید، زیرا هیچ‌یک از این فلاسفه نه تنها تعریفی از این اصطلاح به دست نداده‌اند، بلکه حتی رغبتی نیز به این مفهوم‌سازی نداشته‌اند. با این حال، ناگزیر برای درک آن باید تعریفی به دست دهیم. اگزستانسیالیسم از واژه *existence* ستانده شده است (سیدحسینی، ۱۳۸۷: ۹۶۲). *existence* در لغت به معنای «هستی» و «وجود» ترجمه شده است (حییم، ۱۳۸۵: ۱۹۰). در زبان فارسی واژه «وجود» را با این معنای شناخته‌اند: ۱. یافتن، دریافتن؛ ۲. هست بودن؛ ۳. دریافت؛ ۴. هستی (معین، ۱۳۸۷: ۱۲۰۳).

بر مبنای نظر متفکران بزرگ تاریخ فلسفه، نخستین بازگشت لفظ اگزیستانس به نوشته‌های سورن کی‌یرکگور<sup>۱</sup> باز می‌گردد. او وجود را به معنای شکل، شیوه و نحوه بودن و هستی خاص انسان می‌داند (اسلامی، ۱۳۸۷: ۱۶۲). با بررسی برخی تفاسیر، می‌توان دریافت که برخی از نویسندگان بر آنند تا فلسفه هایدگر<sup>۲</sup> را اگزیستانس<sup>۳</sup> خطاب دهند و واژه *existenz* را برای فلسفه یاسپرس<sup>۴</sup> به کار برند و نیز فلسفه سارتر را با نام اگزیستانسیالیسم بشناسند؛ در عین شباهت‌های بی‌شمار، در میان‌شان تمایزاتی اساسی هستند. از این رو است که گاه از لفظ «اصالت وجود» برای بازگرداندن واژه اگزیستانسیالیسم استفاده می‌شود و به طور معمول رایج است که جمیع این فلسفه‌ها را «فلسفه وجودی»<sup>۵</sup> یا «فلسفه‌های هست بودن» می‌نامند.

## ۱-۲. مفهوم اصطلاحی

متفکران بسیاری اگزیستانسیالیسم را تعریف کرده‌اند. در مقابل، تعداد فراوانی از فلاسفه از تعریف این اصطلاح امتناع ورزیده‌اند. با وجود این، با آوردن تعاریف متعدّد در این بخش، سعی بر آن است که مفهومی روشن مطرح شود.

به نظر کی‌یرکگور، خودداری از تعریف مفهوم اگزیستانس نشان آن امری است که وی آن را مهارت فلسفی بسیار مطمئن می‌خواند (ورنو، ۱۳۹۲: ۲۸۶). یاسپرس نیز از تعریف اگزیستانسیالیسم سر باز می‌زند (پازوکی، ۱۳۹۱: ۹). در این میان، نظراتی مطرح شده‌اند که حتی به جامعیت این مکتب به عنوان دستگاهی فلسفی، به دیده شک نگریسته‌اند. برای مثال، آورده‌اند: «مکتب اگزیستانسیالیسم دارای یک معنای دقیق و منطقی واحد نیست و از نظر توجه به انسان و ناکامی‌ها و دردها و استقلال اراده و آزادی بشر، به نوعی گرایش ادبی و اجتماعی و اخلاقی بیشتر شباهت دارد تا به یک مکتب یا سیستم فلسفی» (خندان، ۱۳۹۱: ۲۲۲). برخی دیگر از اندیشمندان صرفاً

1. Soren Kierkegaard (1813-1855).
2. Martin Heidegger (1889-1976).
3. Existence.
4. Karl Jaspers (1883-1969).
5. Existential philosophy.

به توصیف محتوای اگزیستانسیالیسم پرداخته‌اند و از تعریف آن پرهیز کرده‌اند: «این مکتب فلسفه روح آدمی است و در مقام شناخت واقعیت و مشکلات آن بر آمده است» (ملکیان، ۱۳۷۵: ۷). در تعریفی که یکی از فیلسوفان داشته است، اگزیستانسیالیسم بدین شرح تعریف شده است: «اگزیستانسیالیسم کوششی است برای دریافت ماهیت و طبیعت انسان، به وسایل انسانی، بدون توسل به آنچه برتر از انسانی یا فرود انسانی است» (ورنو، ۱۳۹۲: ۳۲۵). اگر بر آن باشیم که تعریفی نهایی از اگزیستانسیالیسم که جامع و کامل باشد و نیز ارزشمند و معتبر بنماید بدست آوریم، باید تعریف سارتر را مطرح کنیم؛ زیرا بی‌گمان هیچ فردی به اندازه خود سارتر در تعریف این واژه دقت نداشته است. از نظر ایشان، «اگزیستانسیالیسم کوششی است برای استخراج کلیه آثار و نتایج مترتب بر وضعی منسجم، بی‌اتکاء به واجب‌الوجود» (سارتر، ۱۳۸۹: ۸۰).

## ۲. مبانی اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم از مکاتب بسیار شاخص و پرنفوذی است که با گستره‌ای وسیع در حوزه‌های فلسفه و ادبیات، وجود خود را در جهان اندیشه استحکام بخشیده است. مضامین و سرشت این اندیشه به همه جای غرب نفوذ کرده‌اند و شمار چشم‌گیری از ذهن‌های برجسته و صاحب نفوذ به گونه‌ای قطعی تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۲۵۵). بی‌دلیل نیست که سارتر را مشهورترین فیلسوف قرن بیست به شمار می‌آورند. سارتر با تألیف آثار متعدد فلسفی و ادبی در نیمه سده بیستم، به خصوص اثر ورجاوندش با نام «هستی و نیستی»،<sup>۱</sup> اندیشه‌اش را در سراسر اروپای بیم‌زده پس از جنگ دوم جهانی، خاصه فرانسه، می‌گستراند. همچنین، پیش‌تر با نگارش کتاب «تهوع» و انتشار آن، خود را به عنوان نویسنده‌ای درجه اول مطرح کرد و در این اثر به نوعی در پی بازنمایی مانیفست اگزیستانسیالیسم بود.

۱. تردیدی نیست که کتاب عظیم او، هستی و نیستی، بسیار وامدار زبان و مسائل موجود در اندیشه هگل، هوسرل و هایدگر است. اما این کتاب هدفی اساساً متفاوت را دنبال می‌کند (سانتاک، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

سخن گفتن درباره سارتر و شناخت مکتبی که او در سده بیستم اعلام کرد و اثری بسیار عمیق و بزرگ در شرق و غرب گذاشت آسان نیست (شریعی، ۱۳۸۹: ۱۱). افزون بر مبانی بنیادینی که در این دستگاه فلسفی مطرح شده‌اند و دامنه فراخی را به خود اختصاص داده‌اند، زوایای باریک‌بینانه‌ای هویدا شدند که برای تشریح و تحلیل‌شان باید بسیار تأمل کرد. این فلسفه در ذات خود تلاشی برای رهایی و رستگاری است. اما برتری آن در اعتراض، مبارزه، هشدار و یادآوری است و نه تلاش برای بنا کردن یک ساختمان مناسب (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۲۵۲). انسان عصر حاضر در کشمکش ذهنی و روانی‌ای که به واسطه شرایطی شاذ بر او مستولی گردیده است به سر می‌برد. انسان امروز به جست‌وجویی فکری همت نهاده است تا دریابد آیا امکان زیستن بدون توسل به مؤلفه‌های فراسویی برای او مقدور است؟ یا چشم‌پوشی از تمام سنن اعتقادی او را به زندگی نباتی خواهد کشاند و جز سرگشتگی‌ای بی‌حاصل نتیجه‌ای به همراه نخواهد آورد؟ آیا انسان خودبنیاد عصر حاضر، توان بیدار نگه داشتن چراغ امید را در درون خویش دارد؟ یا این بی‌اتکایی اعتقادی او را به سمت جهان‌ابزورد خواهد کشاند. اگرستانسیالیسم هم خویش را برای پاسخ‌دهی به پرسش‌هایی اساسی از این دست مصروف می‌دارد.

از نظر اگرستانسیالیست‌ها، انسان دارای ماهیت پیشینی نیست؛ انسان همچون هر هستنده‌ای امری ممکن است و نه ضروری. خودش را می‌سازد و آزادانه میان گزینه‌های ممکن از نظر زیستی، تاریخی و فرهنگی بر می‌گزیند (رضوی، ۱۳۸۷: ۳۱۹). بنابراین، این فلسفه نه ستیزی بیهوده با تاریخ و سرنوشت است و نه بیدارباشی برای پذیرش همگانی ضرورت آزادی؛ بیدار باشی است برای پذیرش فردی ضرورت آزادی (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۲۵۱). این مکتب انسان را بر میز تشریح فلسفه قرار می‌دهد تا نمایان سازد انسان چیست و چه می‌تواند باشد و جایگاه آزادی در وجود او به چه شمایی جای گرفته است.

## ۲-۱. تقدّم وجود بر ماهیت

اصلی که سارتر بنیان فلسفه خود را با آن آغاز می‌کند و نخستین سنگ بنای دستگاه فلسفی او محسوب می‌شود تقدّم وجود بر ماهیت است؛ این اصل آزادی، انتخاب، مسئولیت و شکل‌گیری هویت انسان را در آینده ممکن می‌سازد (امیری، ۱۳۸۶: ۲۹۳). این اصل از آن جهت حائز اهمیت می‌نماید که تا سده نوزدهم، آنچه فرض پنداشته می‌شد، تقدّم ماهیت بر وجود بود. اما اگزستانسیالیسم تقدّم ماهیت بر وجود را برای انسان نمی‌پذیرد و در مقابل باورمند است که این وجود است که بر ماهیت تقدّم دارد؛ این برداشت آثاری چند بر این وضعیت مترتب می‌سازد.

مفهوم عبارت «تقدّم وجود بر ماهیت» بدین شرح است: چستی آدمی نتیجه انتخاب‌های او است، نه بالعکس. ماهیت سرنوشت نیست. شما همان چیزی که از خود می‌سازید هستید (فلین، ۱۳۹۴: ۲۳). از نگاه مکتب اگزستانسیالیسم، بشر ابتدا وجود می‌یابد، در جهان سر بر می‌کشد و سپس خود را می‌شناسد؛ یعنی تعریفی از خود به دست می‌دهد (سارتر، ۱۳۸۹: ۲۸). به همین دلیل، انسان حاصل جمع انتخاب‌های خویش است؛ یعنی آن چیزی است که خود از خویش می‌سازد و بنیان می‌کند. طرح و الگویی از پیش تعیین شده در سرشت وی نهاده نشده است. بنابراین، انسان آفریننده خویش است. در اینجا بزرگ‌ترین امتیاز به انسان داده شده است و آن صفت آفریدگاری انسان است. با عنایت به این موضوع می‌توان گفت که از میان همه مکاتب فلسفی دنیا، در اگزستانسیالیسم است که بزرگ‌ترین رسالت و بزرگ‌ترین ستایش نثار انسان می‌شود (شریعتی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴). اینکه انسان خالق خود است، اندیشه‌ای پُر بها به شمار می‌آید که سارتر از آن طریق انسان را تا مقام الوهیت ترفیع می‌دهد. از این رو، بشر همان است که خود می‌سازد. درون‌مایه این مفهوم نکته‌ای ظریف را در خود جای داده است. سارتر با کنار نهادن تمام پیش‌فرض‌های موجود، چنین اصلی را مطرح می‌کند. بدین‌سان، هرگونه شکل‌گرفتگی ماهیت انسان به دست واجب‌الوجود را انکار می‌کند و بر این پندار پای می‌فشارد که هیچ مقام فراسویی و فرازمینی در اثرگذاری بر ماهیت آدمی نقشی نداشته است. البته نباید پنداشت که سارتر تمام هم‌خویش را به انکار وجود واجب‌الوجود اختصاص می‌دهد. او به صراحت اعلام می‌کند: «به



فرض بودن واجب‌الوجود نیز کار دگرگون نمی‌شود؛ زیرا مسئله اساسی بودن واجب‌الوجود نیست، بلکه مهم‌تر آن است که بشر باید خود شخصاً خویشتن را بازیابد» (سارتر، ۱۳۸۹: ۸۰).

## ۲-۲. آزادی

اصلی‌ترین اثر ایده «تقدم وجود بر ماهیت» آزادی انسان است. به واسطه این اصل است که در می‌یابیم انسان از قبل ماهیت و سرنوشتی ندارد، بلکه او آزاد است - برخلاف سایر موجودات داخل در هستی - و به واسطه این آزادی، هویت‌ساز خویش می‌شود. همانطور که پیش‌تر بیان شد، مفهوم آزادی در مکتب اگزیستانسیالیسم به غایت خود می‌رسد و ژان پل سارتر وجود آزادی را در انسان، تا حدّ اعلاّی آن، متصور می‌شود. کاربرد این عبارت که «انسان محکوم به آزادی است» نشان از اهمیت این موضوع در مکتب اگزیستانسیالیسم و جایگاه برجسته آن در اندیشه سارتر دارد. سارتر نشان می‌دهد که اگر انسان حقیقتاً مختار نبود، نمی‌توانست بهانه بیاورد که مختار نیست (وارنوک، ۱۳۹۵: ۶۱). با وجود این، سارتر هرگز تعریفی ثابت از آزادی به دست نمی‌دهد؛ شاید بدین دلیل که او آزادی را مطلق می‌داند و اطلاق تعریف بردار نیست. بنابراین، هرکس تحت شرایط خاصّ خود باید آزادی خود را تعریف کند. از طرفی، تعریف آزادی به تحدید و مشخص نمودن ماهیت انسان منجر می‌شود و سارتر این را نمی‌خواهد (امیری، ۱۳۸۶: ۳۰۵).

باید اذعان داشت که میان مفهوم آزادی و آثار آن پیوندی ناگسستنی برقرار است. وانهادگی انسان - بدین معنا که سرنوشت انسان به خودش واگذار شده - جایگاه عظیمی را در این دستگاه فکری به خود اختصاص داده است که بی‌شک از تبعات آزادی وی به شمار می‌آید. آگاهی بر آزادی خویش و در دست داشتن سرنوشت خود با گزینش‌های مداوم امری هراس‌آفرین است. بدین دلیل بیان می‌کنند: «آزادی (در معنای فلسفی) موهبتی نیست؛ مصیبتی است» (رحیمی، ۱۳۹۴: ۳۶).

اما در هر صورت، اگزستانسیالیسم یک فلسفه آزادی است، حتی اگر متفکران این مکتب در مورد معنای دقیق این اصطلاح پایه با یکدیگر هم‌داستان نباشند (فلین، ۱۳۹۴: ۶۱). سارتر به نحو شگفت‌آوری انسان را آزاد می‌پندارد. در نظری بشر نمی‌تواند در مواقعی آزاد باشد و در مواقعی دیگر برده. او یا همواره تماماً آزاد است یا اصلاً آزاد نیست (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۷). سارتر به تمام عواملی که هر یک به نحوی بر زندگی انسان اثر می‌نهند و ممکن است آزادی اراده‌ی وی را محدود کنند بی‌اعتنا است. در اندیشه‌ی او، شرایط محیطی و اجتماعی، ژنتیک و خصوصیات ارثی، تاریخ فردی و اجتماعی و مسائلی از این دست نمی‌توانند ذره‌ای از آزادی فرد را در تنگنا قرار دهند؛ زیرا این انسان است که با برخورداری از عنصر شگرفی به نام آزادی، توان چیرگی بر تمام این محدودیت‌ها را دارد. برای مثال، در خصوص تاریخ فردی و سابقه‌ی زیست‌آدمی که بی‌درنگ بر تمام زندگی آدمی اثر خواهند نهاد می‌گوید: «راست است، گذشته‌ها را نمی‌توان نابود ساخت، ولی بسته به اینکه به آنها ببالیم یا از آنها شرم‌زده باشیم می‌توان آنها را تغییر داد» (رحیمی، ۱۳۹۴: ۳۲). تکیه بر تغییر در این سخن، نشان از باورمندی به آزادی انسان است که با استفاده از آن می‌تواند برگزیند و دگرگون سازد. با پیگیری این روند است که فرد می‌تواند از «بودن» به «شدن» گذر کند؛ بدین معنی که با برگزیدن به شکل‌دهی هویت خویش همت کند. انسان اصیل بر آزادی خویش واقف می‌شود و با پذیرش آن دست به انتخاب می‌زند تا از این راه به ساختن خویش پردازد.

## ۲-۳. مسئولیت

بر بنیاد آنچه نوشته آمد دریافتیم که انسان از آزادی بسیطی بهره‌مند شده است. به واسطه وجود آزادی در آدمی، برای وی امکان انتخاب و برگزیدن فراهم شده است. به دیگر سخن، آزادی انسان را به ورطه عمل کشانیده است تا با توسل به آن دست به گزینش زند و ماهیت خود را خلق کند. در این حالت شاید چنین پرسشی مطرح شود که آیا اگر آزادی مطلق باشد، پس هر عملی از جمله قتل مجاز خواهد بود؟! سارتر خود متوجه این تالی فاسد شده بود، از این رو برای توجیه

آن، از واژه «مسئولیت» مدد جست (امیری، ۱۳۸۶: ۳۰۵). در نظر سارتر، انسان به واسطه آزادی‌ای که از آن برخوردار است باید تمامی مسئولیت انتخاب‌های خود را بر عهده گیرد و چنین حقی برای او متصور نیست که مسئولیت رفتارهای خویش را به مشیت الهی، شرایط محیطی، تقدیر، جبر، ترس و ... انتساب دهد. از کسی پذیرفته نیست که بگوید اگر اجتماع فلان گونه بود، من چنین و چنان می‌بودم (رحیمی، ۱۳۹۴: ۹۴). مفهوم این مسئولیت همچون دیگر مبانی اگزیستانسیالیسم (آزادی و تقدّم وجود بر ماهیت) از چنان ارجمندی والایی برخوردار است که سارتر آن را به غایت خود می‌رساند و اعلام می‌دارد که «انسان مسئول خویش و همه است» (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۴۳۵). مسئولیت‌پذیری و عدم شانه خالی کردن از زیر بار سنگین آن، چنان برای سارتر مهم و اساسی تلقی می‌شود که دایره آن را به شکلی حیرت‌آور بسط می‌دهد و اعلام می‌کند که «عمل نکردن نوعی انتخاب است». از طرفی سارتر، آزادی فرد را در رابطه مستقیم با آزادی دیگران می‌پندارد؛ بدین معنا که شرط ارزشمندی آزادی در نزد خویش را احترام به آزادی دیگری می‌داند. از این رو، بیان می‌دارد که من مجبورم در عین حال که خواستار آزادی خود هستم، آزادی دیگران را نیز بخواهم. هیچ‌کس نمی‌تواند آزادی خود را هدف خویش سازد، مگر اینکه آزادی دیگران را نیز به همان گونه هدف خود قرار دهد. با طرح مبانی «تقدّم وجود بر ماهیت» و «آزادی»، دیگر محملی برای گریز انسان از آن و کاستن از میزان مسئولیت خویش باقی نمی‌ماند. وانهادگی فرد در این نقطه بیش از پیش به چشم می‌آید و شاید حجم مسئولیت موجود در وهله نخست برای فرد هراس‌انگیز جلوه کند.

## ۲-۴. دلهره

با آگاهی آدمی از آزادی خویش و پس از اطلاع از مسئولیت انتخاب‌های خود، حالتی به او دست می‌دهد که از آن تحت عنوان «دلهره»<sup>۱</sup> نام برده می‌شود. این دلهره‌ای است که نه یک آدم بلا تکلیف، بلکه یک آدم مسئول دارد. دلهره و اضطراب لازمه مسئولیت است: کسی که بار

1. Anguish.

سنگین رسالت حساسی مانند ساختن انسان بودن خود، آینده خود و حتی آینده دیگران را بر عهده دارد و فقط خودش مسئول خوب و بد، انحراف و عدم انحراف خویش است دلهره دارد. کلمه *angoisse* که در انگلیسی معادل آن *anguish* گفته شده است به کلی از آنچه *anxiety* می گویند و موضوع و متعلق بحث روان شناسی است جداست و این دو لفظ معنای کاملاً متفاوتی دارند؛ زیرا *angoisse* یا ترس آگاهی حیرت و هیبت است و مقدمه آنس و شناسایی است، حال آنکه *anxiety* قَلل و اضطراب است و مقدمه پریشانی و عین تفرقه است (اسلامی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). ترس یک احساس منفی ناشی از ناتوانی است، اما دلهره از نظر اگزستانسیالیست ها اتفاقاً لحظه آگاهی و انتخاب است (رضوی، ۱۳۸۷: ۳۲۴). ترس آگاهی علاوه بر تفاوتش با پریشانی و اضطراب، تفاوتی بنیادین نیز با مفهوم ترس دارد؛ زیرا ترس در لحظه ای عارض می شود که فرد دچار دلشوره لطمه و یا نابودی می شود و پرهیزی ارادی یا ناارادی از ارتکاب و عمل در وی ایجاد می شود. در مقابل، ترس آگاهی لحظه ای است که فرد در آستانه گزینش و انتخاب و گنشگری است و آگاه بر این امر که مسئولیت کردارهایش را جز وی کسی متقبل نمی شود. ترس آگاهی با اختیار و آزادی وابستگی دارد و سرگیجه و حیرت وجدان در قبال این کنم یا آن کنم های خود است (ورنو، ۱۳۹۲: ۱۲۵). بر این اساس، صحیح نمی نماید اگر بیان بداریم که مسئولیت پذیری فرد و ترس آگاهی ناشی از آن به انزوا و اجتناب از عمل کشیده خواهد شد؛ زیرا این ترس آگاهی جنبه مثبت دارد و با عمل ارتباطی مستقیم و دوسویه دارد. سارتر بر این نکته کاملاً اشراف دارد و بیان می دارد: این دلهره حجابی نیست که ما را از عمل و اقدام جدا کند، بلکه جزئی از خود عمل است (سارتر، ۱۳۸۹: ۳۸). در نمایش نامه دست های آلوده، سارتر جمله ای را با این مضمون نگاشته است که حکایت از توجه ویژه او بدین مفهوم دارد: «آزاد بودن عجیب است، دلهره می آورد» (سارتر، ۱۳۹۲: ۱۴). با این اوصاف، آزادی، مسئولیت و دلهره سه انگاره اصلی اگزستانسیالیسم هستند؛ این انگاره ها در پیوندی مشترک و تنگاتنگ، حالات و وضعیت آدمی را در حین ارتکاب عمل وصف می کنند.

## ۲-۵. فردیت

یکی از ارکان فلسفه اگزیستانسیالیسم، که مبنایی محوری در این مکتب به شمار می‌آید، فردیت است، به نحوی که اصالت فرد در رابطه‌ای تنگاتنگ، مستقیم و دوسویه با فردیت و تشخیص قرار دارد. پیش‌تر، برای بازگرداندن اصطلاح اگزیستانسیالیسم به فارسی، واژه اصالت وجود را به کار بردیم. اکنون باید دریابیم چه زمانی فرد اصیل<sup>۱</sup> محسوب می‌شود و به واقع در حالت اصالت وجودش قرار دارد. فردیت معیاری است که در کنار شاخص‌های مطرح‌شده دیگر قرار می‌گیرد. به کوتاه سخن، حفظ تشخیص این امکان را به دست انسان می‌دهد که همواره آزاد، مسئول و آگاه به حیات خود ادامه دهد.

نخستین گام برای استواری اصالت در خویش آزادانه عمل کردن و آگاهی بر مسئولیت رفتارهای ارتكابی و پذیرش آن است. اما این تفرّد، علاوه بر به کار بستن آزادی و پذیرش مسئولیت و دلهره حاصل از آن، در چه شکل دیگری رخ می‌نماید؟ باید گفت زمانی شخص اصالت وجود خود را حفظ می‌کند که تمامی اعمال و انتخاب‌های وی حاصل اندیشه و عقاید او باشند، نه اینکه به واسطه چارچوب‌های مفروض و پیشینی، مجبور به انتخاب آنها شده باشد. اینکه فرد صرفاً بلندگوی افکار و عقاید دیگران نباشد و در آنچه می‌گوید تفکر و تأمل کند و نتیجه‌ای مطابق با اندیشه‌اش به دست آورد و به کار بندد نشان از حفظ فردیت و اصیل زیستن دارد. وانگهی، برخی مخالفان تفسیری نادقیق از این اصطلاح داشته‌اند و آن را محصور کردن آدمی در تنهایی خود و عدم امکان همبستگی با دیگران دانسته‌اند (رحیمی، ۱۳۸۹: ۲۹). آنچه در مکتب اگزیستانسیالیسم تحت عنوان فردیت مطرح می‌شود انحرافی به سمت گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی نیست، بلکه اتفاقاً در جهت پیشبرد اهداف والای اجتماعی و نکشاندن افراد به ابتذال است. اینکه فرد در حضور جمع اندیشه و عقاید خویش را نبازد و در توده مردم مضمحل نشود و «من بودن» خویش را حفظ کند هیچ نشانی از شعائرگرایی نمی‌نمایاند. تن در دادن به نقش انسان کلی (کلّیت یافته)، یعنی سراپا جزئی از گروه بودن و رضایت دادن به این نقش، به معنای زیستن به گونه ناصیل

---

1. Authentic.

است. با بررسی اندیشه‌های سارتر و پی‌گیری نوشته‌ها و سیر افکار او، به ویژه در حوزه سیاست، شفافیت این مطلب بیش از پیش هویدا خواهد شد.<sup>۱</sup>

### ۳. آثار مکتب اگزیستانسیالیسم بر حقوق کیفری

#### ۱-۳-۱. نقش خواست‌های اگزیستانسیالیستی بر جرم‌انگاری و جرم‌زدایی

پس از بررسی مفهوم و مبانی مکتب اگزیستانسیالیسم و شناخت زوایای آن، نوبت به بنا نمودن ساختمان کیفری بر اساس تئوری‌های این مکتب می‌رسد. در نخستین گام، خواست‌های مکتب اگزیستانسیالیسم را در قلمرو جرم‌انگاری و جرم‌زدایی بررسی می‌کنیم. در این بخش محرز خواهد شد که چرا از نظر تئوری اگزیستانسیالیسم رفتاری باید مجرمانه شناخته شود و چرا بر اساس اندیشه اگزیستانسیالیستی باید از برخی رفتارها جرم‌زدایی شود. با این توضیحات، رویکرد مکتب اگزیستانسیالیسم را به ترتیب در قبال جرم‌انگاری و جرم‌زدایی بررسی می‌کنیم و می‌نمایانیم که اگر اندیشه اگزیستانسیالیسم بر حقوق کیفری داخل شود، چه آثاری می‌تواند داشته باشد.

#### ۳-۱-۱. آثار اگزیستانسیالیسم بر جرم‌انگاری

اگزیستانسیالیسم همچون سایر دستگاه‌های فلسفی، که مؤلفه‌هایی را پروراند و بر اساس آنها نظریات‌شان را طرح‌ریزی می‌کنند و شکل می‌دهند، مبانی مهمی را داراست که دخیل نمودن‌شان در حقوق کیفری با آثاری همراه خواهد شد. قدم ابتدایی در طرح‌ریزی ساختار کیفری اگزیستانسیالیسم شناخت مجموعه رفتارهایی است که مطابق این اندیشه فلسفی، ارتکاب‌شان نه تنها مجاز نیست، بلکه لازم است که با واکنش کیفری همراه باشد. از جمله مبانی مکتب اگزیستانسیالیسم، که سارتر تمام تحلیل‌های خود را بر پایه این اصل انجام داد، آزادی است. تقریباً

۱. در اگزیستانسیالیسم نباید تفرّد را با مفهوم اصالت من (من‌گرایی - solipsism) یکسان انگاشت.

می‌توان از «آزادی» به عنوان مهم‌ترین مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم نام برد. با به کارگیری این انگاره در مباحث کیفری، دست به تحلیل رویکرد جرم‌انگارانه خواهیم زد. به عقیده سارتر، اختیار به ساختار لِنفسه تعلق دارد. به این معنی، انسان «محکوم است» که آزاد باشد. ما نمی‌توانیم آزاد بودن یا نبودن را انتخاب کنیم؛ ما صرفاً از آن رو که خود آگاهی هستیم آزادیم (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۴۲۵). با طرح این موضوع، می‌نمایاند که اندیشه اگزیستانسیالیسم در حقوق کیفری باید بر پایه آزاد دانستن انسان پایه‌گذاری شود و اصل را بر عدم تحدید آزادی‌های آدمی قرار دهد. نه تنها در اگزیستانسیالیسم، بلکه در این شاخه از دانش حقوق نیز، آزادی نقشی مهم دارد. در حقوق کیفری، بحث از آزادی و ملاک محدودیت آن - اگر نگوییم اصلی‌ترین - یکی از مباحث اصلی و بنیادین است (هارت، ۱۳۸۹: ۱۴).

پس اصل را باید بر آزادی انسان قرار داد و با این پیش‌فرض گام به جلو نهاد. اکنون شاید این پرسش در ذهن شکل بگیرد که چگونه می‌توان تئوری جرم‌انگاری را، که در مضیق‌ترین حالت ممکن اش تحدید آزادی‌های انسان را به همراه دارد، با مهم‌ترین مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم، یعنی آزادی، تجمیع کرد؟ وانگهی، مهم‌ترین پرسش در مورد جرم‌انگاری چرایی و ضرورت وجودی آن است و اینکه چرا یک رفتار خاص جرم‌انگاری شده است (فلاحی، ۱۳۹۳: ۴۶۷). بی‌گمان، پاسخ‌دهی به پرسشی چنین بنیادین آسان نخواهد بود؛ زیرا بسته به زاویه نگاه و مبنای باورمندی، پاسخ‌ها متفاوت خواهند بود؛ خصوصاً اینکه هر مکتب فلسفی یا جنبش حقوقی، بر اساس باورهای خویش این تعاریف را ارائه می‌کند. از این جهت، باید در ابتدا به تعریف اصطلاح جرم‌انگاری پرداخت تا مفهوم و معنای آن مشخص شود.

جرم‌انگاری فرآیندی است که به وسیله آن رفتارهای مجرمانه جدیدی به موجب قانون تعریف و مشمول قانون کیفری و مجازات می‌شوند (میرکمالی، ۱۳۹۶: ۳۹۲). در یک تعریف موجز می‌توان جرم‌انگاری را «اتصاف عمل به وصف جزایی در قالب قوانین جزایی» دانست (فلاحی، ۱۳۹۳: ۳۹). در فرآیند جرم‌انگاری، رفتارهای جدیدی مشمول قانون جزا می‌شوند که ثمره آن اضافه شدن یک عنوان به عناوین کیفری موجود است (مقدسی و یزدانی، ۱۳۹۷: ۳۳).

تأکید اغلب اندیشمندان در تعریف جرم‌انگاری و تمییز دادن جرم از سایر رفتارهای ممنوعه به ضمانت اجرای آن که همراه با کیفر است بازمی‌گردد. از این رو، هر رفتار مجرمانه‌ای پیوندی پیوسته با مجازات دارد؛ هرچند که این کیفر متعادل و خفیف‌ترین گونه باشد.

با توضیح مفهوم جرم‌انگاری، این نکته نیز هویدا می‌شود که «جرم‌انگاری شدیدترین حالت دخالت در حقوق و آزادی‌های فردی است» (فلاحی، ۱۳۹۳: ۲۵)؛ زیرا ضمانت اجرای کیفری‌ای که به موجب نقض قانون اعمال می‌شوند غالباً آزادی فرد را نشان می‌گیرند و همراه با خصوصیت رنج‌آوری هستند.

پرسش پیشین دوباره مطرح می‌شود: چگونه و طبق چه شرایطی می‌توان جرم‌انگاری را که شدیدترین حالت دخالت در آزادی آدمی است با اصلی‌ترین مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم پیوند داد؟ آیا اصلاً مفهوم جرم‌انگاری که تحدیدکننده آزادی است در فلسفه اگزیستانسیالیسم - که غایت آزادی را برای انسان متصور شده است - و در ساختمان کیفری این مکتب می‌تواند جایگاهی داشته باشد؟ آیا اصطلاح «جرم‌انگاری اگزیستانسیالیستی» به عنوان یک ناسازه مطرح نمی‌شود و مفهومی متناقض‌نما نیست؟ یا در مقابل، آیا در این اندیشه جرم‌انگاری می‌تواند جایگاه شاخصی را داشته باشد؟

اساسی‌ترین پرسشی که قرار است با یک نظریه جرم‌انگاری پاسخ داده شود این است: به خاطر چه رفتاری می‌توان اشخاص را موضوع مجازات دولتی قرار داد؟ (هوساک، ۱۳۹۰: ۱۳۴). با این وصف، باید آشکار شود چه رفتارهایی در دستگاه اگزیستانسیالیسم اغماض‌ناپذیر شمرده می‌شوند و باید ممنوع شناخته شوند. همچنین، بدین جهت که جرم‌انگاری برای پاسداشت حقوق بنیادین انسان است (فلاحی، ۱۳۹۳: ۱۴۹)، باید مجموعه ارزش‌هایی را که تحت حمایت اگزیستانسیالیسم هستند و اصولی را که در این مکتب جایگاه بارزی را به خود اختصاص داده‌اند شناسایی کرد و هرگونه تهدید علیه آنها را جرم‌انگاری کرد. افزون بر این، باید با مشخص کردن این اصول، فرازوی از مرزهای آنها را در قلمرو جرم‌انگاری جایز ندانیم.



نظر به اینکه اصل را بر آزادی انسان قرار دادیم، هر فرد مستحق آن است که مورد مجازات قرار نگیرد، مگر به خاطر رفتارهایی که دخالت کیفری در آنها توجیه شده باشد (فلاحی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). به همین خاطر، پرسش بنیادین یک نظریه جرم‌انگاری باید این باشد که چگونه و در چه وضعیتهایی دولت در کیفردهی اشخاص موجه است؟ (Husak, 2008: 187).

ژان پل سارتر تنها توصیه اگزیستانسیالیسم را توصیه به آزادی می‌داند. از این رو، یگانه اصلی که باید مورد حمایت حقوق کیفری قرار گیرد آزادی است. اگر رفتاری موضوع جرم‌انگاری واقع می‌شود، برای حمایت از آزادی انسان است و مجرمانه دانستن یک رفتار بدان دلیل است که با ارتکابش آزادی آدمی خدشه‌دار یا سلب می‌شود. بدین سان، هر رفتاری که سالب آزادی انسان باشد نیازمند مجرمانه قلمداد شدن است. این موضع با اهداف و رسالت حقوق کیفری مدرن همخوانی دارد و اینها در یک راستا هستند. برخی هدف حقوق کیفری را حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی در مقابل تعديتات دولت و دیگر افراد می‌دانند. بر این اساس، حقوق و آزادی‌های آن افرادی که می‌خواهند از آزادی خود در جهت تعدی علیه آزادی دیگران استفاده کنند باید محدود شوند (فلاحی، ۱۳۹۳: ۸۲). اگرچه اگزیستانسیالیسم بیش از هر مکتب فلسفی دیگری آزادی انسان را مورد توجه قرار داده است و سارتر پهنای آزادی را در انسان به مرزی می‌رساند که در نتیجه جایگاه او را تا مقام الوهیت ارتقاء می‌دهد، این به معنای تجویز انجام هر رفتاری نیست. این اندیشه صادرکننده جواز ارتکاب رفتارهای سالب آزادی نیست. سارتر در این خصوص بیان می‌دارد: «من بارها نوشته‌ام و در سخنرانی‌های خود گفته‌ام انسان نباید محدود باشد، اما هرگز این عقیده را نداشته‌ام که یک فرد نادان و خشمگین، به نام آزادی، دست به جنایت هولناک بزند» (سارتر، بی‌تا: ۱۱۵). به محض ایجاد خدشه بر آزادی، بحث از ضمانت اجرای کیفری پیش کشانده می‌شود.

بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که در اندیشه اگزیستانسیالیستی هرگاه رفتاری آزادی را مورد تهدید قرار داد و ارتکابش سبب سلب آزادی باشد، باید رفتار مجرمانه قلمداد شود و نسبت به جرم‌انگاری آن اقدام شود. اصل بر این است که نباید جرم‌انگاری کرد، مگر اینکه ضرورت داشته

باشد (فلاحی، ۱۳۹۳: ۹۳). این ضرورت در اندیشه اگزیستانسیالیستی آنگاه که آزادی یک شهروند در معرض خطر باشد مطرح می‌شود. در روند جرم‌انگاری از سوی قانونگذار، باید اصل آزادی انسان در نظر گرفته شود و جرم‌انگاری استثنائی بر این اصل باشد (شمعی، ۱۳۹۴: ۱۳۱). از آنجا که مینا را آزادی لحاظ نمودیم، رفتارهای آدمی آزادانه به شمار می‌آیند و دلیلی برای ایجاد محدودیت در ارتکاب‌شان وجود ندارد، مگر آنکه به واسطه تداخل اراده، که غالباً با تعرض به آزادی دیگری همراه است، بخشی از رفتارها جرم‌انگاری شوند.

اگزیستانسیالیسم با آزاد دانستن انسان، انواع رفتارهای ارتكابی وی را هم کاملاً آزادانه به شمار می‌آورد و از نظر این مکتب، نمی‌توان مرزی را برای صحیح یا ناصحیح بودن یک رفتار در نظر گرفت؛ یگانه ارزش درخشانی که با آن می‌توان اصالت رفتار را سنجید آزادی است. از این رو، امکان ممنوعیت رفتارها تنها در صورتی است که به آزادی‌های دیگر افراد خدشه وارد سازند و آنها را در معرض زوال قرار دهند؛ زیرا اصل بر آزادی است و این ارزش که جایگاه والایی را در مکتب اگزیستانسیالیسم داراست نباید به بهانه‌های مختلف مورد تحدید قرار گیرد. به تعبیر سارتر «ما آزادی را برای آزادی می‌خواهیم» (سارتر، ۱۳۸۹: ۷۰). پس معیار محدود کردن آزادی خود آزادی است و آزادی باید تنها برای خود آزادی محدود شود (شمعی، ۱۳۹۴: ۱۳۶). چنین تفکری که اکثر رفتارهای ارتكابی را مجاز می‌شمارد و تنها برخی از رفتارهایی را که سلب آزادی‌اند ممنوع و مجرمانه به حساب می‌آورد اندیشه‌ای مترقی و شایسته است؛ می‌توان جرم‌انگاری اگزیستانسیالیستی را بر این منوال انجام داد و به پیش برد.

بدین سان، مطابق اندیشه اگزیستانسیالیسم، رفتاری نظیر قتل عمد به دلیل سلب آزادی دیگری باید مجرمانه تلقی شود. به نظر سارتر، اگر کسانی پیدا شوند که آزادی فردی و اجتماعی را در گشتن و نابود کردن و مرتکب شدن جنایات هولناک بدانند، اشتباه کرده‌اند و قانون اجتماع چنین افکار نالایق و خام را محکوم می‌داند (سارتر، بی تا: ۱۱۵). آنگاه که فردی ارزش گرانمایه آزادی را چیزی بی‌بها می‌پندارد و صرفاً آزادی خود و گستره آن را از نظر می‌گذراند و به موجب ناچیز شمردن آزادی دیگری در صدد تعرض به آن برمی‌آید، حقوق کیفری باید دخالت کند و با

توسل به ضمانت اجرای کیفری به ممانعت از رفتار ارتكابی وی برخیزد. با این توضیحات، خواست اگزستانسیالیسم توضیح داده شد. بر این اساس، روشن شد که در نگاه اگزستانسیالیستی به موضوع جرم‌انگاری، ارزش اساسی این مکتب، یعنی آزادی، باید مورد حمایت کیفری قرار بگیرد و رفتارهای خدشه‌آور بر آن جرم‌انگاری شوند. خارج از این دایره و بدون نگرستن به تأثیر و میزان زوال آزادی در رفتارهای ارتكابی، هر نوع جرم‌انگاری با مبانی و معیارهای اگزستانسیالیسم در تعارض قرار خواهد گرفت.

### ۳-۱-۲. آثار اگزستانسیالیسم بر جرم‌زدایی

پس از بحث در خصوص نحوه جرم‌انگاری بر پایه اندیشه اگزستانسیالیسم، اکنون به تحلیل چگونگی جرم‌زدایی مطابق با انگاره‌های این اندیشه می‌پردازیم. تئوری‌های متعددی در بحث جرم‌انگاری و جرم‌زدایی دخیل‌اند؛ از میان آنها، پدرسالاری و اخلاق‌گرایی مباحث پُردامنه‌ای را در این راستا به خود اختصاص داده‌اند، به نحوی که کمتر مبحثی در زمینه فلسفه حقوق کیفری می‌توان یافت که این دو تئوری را از نظرگاه خویش نگذرانده باشد. با مدرن شدن سیستم‌های کیفری، چرایی ممنوعیت رفتارهایی که بر اساس تئوری‌های اخلاق‌گرایی و پدرسالاری مجرمانه تلقی شده‌اند بیش از پیش در آماج انتقاد قرار گرفته است.

حجم و گستره قوانین جزایی در دولت‌های آزادمنش یکی از چالش‌های امروزین حقوق و سیاست است (شمعی، ۱۳۹۴: ۱۹). امروزه، یکی از معیارهایی که با استفاده از آن میزان آزادی‌های شهروندان را می‌سنجند حجم قوانین کیفری است؛ هر کشوری که قوانین جزایی کم‌تری تدوین کرده باشد، به آزادی افراد جامعه بهای دوچندانی داده است. یکی از سازوکارهایی که با آن می‌توان محدودیت‌های قانونی ایجادشده برای ارتكاب برخی رفتارها را کنار گذاشت و دامنه آزادی‌های مضیق‌شده افراد را بسیط کرد جرم‌زدایی است. مسئله جرم‌زدایی از آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی به میان آمده است، اما نشانه‌هایی از آن را می‌توان در آرای اندیشمندانی مانند بکاریا، فری و گراماتیکا مشاهده کرد (شمعی، ۱۳۹۴: ۸۱). اگر بخواهیم

تعریفی نسبتاً جامع از جرم‌زدایی داشته باشیم، می‌توانیم چنین بیان کنیم: جرم‌زدایی عبارت است از عقب‌نشینی حقوق کیفری از رهگذر زائل کردن کامل وصف مجرمانه از جرم یا بیرون بردن رفتار از قلمرو قانون جزا و باقی گذاشتن آن در گستره اقتدار عمومی که مستلزم اعمال کنترل‌های غیر کیفری است (محمودی جانکی، ۱۳۸۷: ۳۲۱).

روشن است که برخلاف فرآیند پیشین که رفتاری را ممنوع می‌کند و بازداشتن از ارتکاب آن را مصوب می‌کند، در این فرآیند از رفتار منع شده‌ای رفع ممنوعیت می‌شود؛ یعنی آن ممنوعیت قانونی‌ای که به واسطه ضمانت اجرای منحصر به فردش در زمره قوانین جزایی گنجانده شده بود. وانگهی، پس از روشن ساختن مفهوم جرم‌زدایی، نوبت آن است تا دلایلی را که اگزستانسیالیسم بر پایه آنها جرم‌زدایی را جایز می‌داند برشماریم.

اگر جرم‌زدایی را به منزله یک تغییر در نظر بگیریم، گام نخست در مسیر اجراء درک ضرورت این تغییر و دلایل آن است (محمودی جانکی، ۱۳۸۷: ۳۳۷). از این رو، باید آشکار سازیم چه معیار مشخصی در مکتب اگزستانسیالیسم موجود است که بر طبق آن بتوان رویکرد جرم‌زدایی را در این مکتب از سایر نظریات و تئوری‌های موجود در این زمینه تمیز داد.

مسئله جرم‌زدایی ابتدا با هدف تورم‌زدایی کیفری - کاستن از تعداد عناوین مجرمانه - مطرح شده است (وروایی و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۰). یکی از عوامل اصلی‌ای (شاید جدی‌ترین عامل) که در پذیرش راهبرد جرم‌زدایی نقشی جدی داشته است تورم قوانین کیفری و افزایش فزاینده عناوین مجرمانه ذکر شده است، چنانکه این عامل موجب انسداد در فعالیت روان نظام‌های قضایی بوده است (محمودی جانکی، ۱۳۸۷: ۳۲۸).

لازم به توضیح است که دلایلی همچون تورم قوانین کیفری، سیال نبودن چرخه فعالیت‌های دستگاه قضایی، عدم توان برخورد با کلیه رفتارهای مجرمانه، تحمیل هزینه‌های گزاف به دولت و عدم توجه به سودمندی در جرم‌انگاری برخی از جرایم از جمله مواردی هستند که در تشریح دلایل توجیه جرم‌زدایی بیان می‌شوند. اما تمام این موارد در رویکرد اگزستانسیالیسم در قبال جرم‌زدایی نقشی کلیدی و مهم ندارند؛ زیرا در نگرش اگزستانسیالیستی، عامل اصلی برای

جرم‌زدایی از جرایم تداخل ممنوعیت‌ها با حوزه آزادی‌های فردی است، نه وجود مشکلات و فرآیندهای فرساینده برای دستگاه قضایی. از این رو، در رویکرد جرم‌زدایانه آگزیستانسیالیستی، عدم دخالت در آزادی‌های فردی به عنوان اصلی‌ترین دغدغه مطرح شده است. همانطور که پیش‌تر بیان شد، کلیدی‌ترین ارزش موجود در مکتب آگزیستانسیالیسم آزادی است. بر مبنای این اصل اساسی، از رفتارهایی که بدون داشتن دلایل متقن از ارتکاب‌شان ممانعت کیفری شده است و بدین سان آزادی شهروندان را با خدشه روبرو ساخته‌اند باید جرم‌زدایی شود.

### ۳-۱-۲-۱. رویکرد آگزیستانسیالیسم در قبال اخلاق‌گرایی قانونی

هر جریان فلسفی‌ای که در طول تاریخ به میان آمده و دستگامی فکری را بنا نهاده است مفاهیمی اخلاقی را مطابق با معیارهای خویش پرورانده است. برخی از این مکاتب عقایدشان را با لحن و کلامی تحمیلی به مخاطب عرضه داشته‌اند و برخی دیگر آنچه را که مطرح نموده‌اند کاملاً نسی پنداشته‌اند. گاه از ژرفای برخی از این نظریات، ایدئولوژی‌های خاصی نیز که تجویز عقیده را در بطن خود بارور ساخته‌اند پدیدار شده‌اند. یکی از مهم‌ترین موضوعات حقوق ارتباطی است که این علم با اخلاق دارد. رویارویی اخلاق و حقوق همانند ورطه خطرناکی است که امکان دارد نظام حقوقی نتواند به سلامت از آن خارج شود (شمعی، ۱۳۹۴: ۹۸). برای نشان دادن مواضع آگزیستانسیالیسم در قبال اخلاق و اخلاق‌گرایی قانونی باید در نخستین گام به بررسی جایگاه اخلاق در اندیشه آگزیستانسیالیسم پردازیم.

سارتر نظام‌مندترین آگزیستانسیالیست است، اما حتی وی نیز هیچ‌گونه نظریه اخلاقی به معنای واقعی کلمه ندارد (وارنوگ، ۱۳۹۵: ۱۳).<sup>۱</sup> آنچه اخلاق جاری در آگزیستانسیالیسم را - جدا از نوع مفاهیم - از اخلاقیات رایج در دیگر مکاتب فلسفی تمیز می‌دهد این است که این جریان فلسفی در اخلاق پیشنهادی خود هیچ اخلاق مدوتی ندارد. به دیگر سخن، اینکه بپنداریم

۱. سارتر در فرجام کتاب هستی و نیستی بیان می‌کند: «ما در آینده کتابی به این موضوع (اخلاق) اختصاص خواهیم داد» (سارتر، ۱۳۹۴: ۸۵۶). اما بعدها تعمداً از ورود به این قلمرو و نگارش این کتاب منصرف می‌شود و به نوشتن کتابی دیگر می‌پردازد.

اگرستانسیالیسم چارچوب‌هایی را در قلمرو اخلاق لحاظ می‌کند و به عنوان مرام‌نامه به مخاطب عرضه می‌دهد تصویری بی‌راه است؛ زیرا دست به تحمیل و تبلیغ اصول و معیارهای از پیش تعیین شده خاصی نمی‌زند. سارتر می‌پنداشت هر یک از ما باید اخلاقیات خاص خودمان را پدید آوریم و بدون استعانت از اصول یا قواعد اخلاقی، تصمیمات خاص خودمان را اختیار کنیم (وارنوک، ۱۳۹۵: ۵۴). به این دلیل سارتر، آنجا که به تشریح فقد واجب‌الوجود می‌پردازد، خصمانه و با عداوت بدین موضوع نظر نمی‌اندازد، بلکه این وضعیّت را موضع‌گیری‌ای می‌داند که حتی در صورت دگرگونی، تأثیری بر فلسفه وی نخواهد گذاشت. بشر باید خود شخصاً خویشتن را بازیابد و یقین کند که هیچ چیز نمی‌تواند او را از خود رهایی دهد، حتی اگر دلیلی بیاید که بودن واجب‌الوجود را برای او ثابت کند (سارتر، ۱۳۸۹: ۸۰). از این جهت، اگرستانسیالیسم در تقابل با جریان‌هایی که گفتمان تحمیل و تجویز را در مرام فکری خویش ملحوظ داشته‌اند قرار می‌گیرد. سارتر آشکارا نظریه خود را با نظریه کانت مقایسه می‌کند، ولی کانت را بدین دلیل که فرض می‌کرد می‌توان اخلاقیاتی کاملاً صوری را با توسل به اصول کلی یا جهان‌گستر بنیان گذاشت به باد انتقاد می‌گیرد (وارنوک، ۱۳۹۵: ۸۲). تلاش سارتر بر این بود که در حوزه اخلاق، یگانه توصیه اخلاقی را توصیه به آزادی قرار دهد. از این رو در اندیشه اگرستانسیالیسم هیچ‌گونه مطلق‌گرایی‌ای بر تائیده نمی‌شود. از این جهت، سارتر اعلام می‌کند: «ارزش» چیزی نیست جز معنایی که انسان برای آن بر می‌گزیند (سارتر، ۱۳۸۹: ۷۶).

سارتر با طرح «نسبیت ارزش‌ها» و «تساوی ارزش‌ها» نه تنها به ارزش دوچندان آزادی در فلسفه خود تأکید می‌کند، بلکه در برابر هر نوعی از مطلق‌گرایی به پا می‌خیزد. با مختصر نگاهی به سیر پایه‌گذاری مبانی اگرستانسیالیسم، مشاهده می‌کنیم که سارتر در ابتدا با طرح مسئله «تقدم وجود بر ماهیت»، دغدغه فقد (یا حذف) واجب‌الوجود را پیش می‌کشاند. سارتر با استناد به سخن داستایفسکی<sup>۱</sup>، بیان می‌دارد که فقد واجب‌الوجود جواز ارتکاب هر رفتاری را صادر می‌کند؛

۱. داستایفسکی، نویسنده روسی، می‌گوید: «اگر واجب‌الوجود نباشد، هر کاری مجاز است» (سارتر، ۱۳۸۹: ۴۰).

زیرا دیگر یگانه ارزش مطلق که راهگشای آدمی باشد نخواهد بود. این موضوع به وضعیت «نفی ارزش‌ها» ختم خواهد شد. نفی ارزش‌ها بدین معنی است که وقتی برای زندگی فرد هدفی نبود و برای اخلاق نمونه‌ای نبود، در نتیجه آنچه در جهان به نیکی مشهور است پوچ و بی‌معنی می‌شود (رحیمی، ۱۳۹۴: ۲۲). در این وضعیت، فرد قالب و پیش‌فرض تقدیس شده‌ای را که برای روشنی راه خویش بر آن چنگ بزند نمی‌یابد. شاید این وضع آغاز سرگشتگی آدمی را اعلام نماید. اما در چنین وضعیتی بی‌درنگ نمی‌توان سخن از لادری‌گری و خراباتی‌منشی آدمیان به زبان آورد؛ زیرا سارتر اعلام داشته است که به واسطه آزادی فرد، مسئولیتی سهمگین بر دوش وی نهاده شده است که او را به تعهد به خویش و دیگران وامی‌دارد. از این رو، آنچه اصالت هر رفتاری را می‌سجد چیزی جز آزادی نیست. هیچ رفتاری مهم نیست، بلکه درجه اختیاری که در انجام آن وجود داشته مورد توجه است (رحیمی، ۱۳۹۴: ۴۳). بنابراین، هر اندیشه، رفتار یا پیش‌فرضی که ذاتاً برتر محسوب نمی‌شود نسبی تلقی می‌شود. تمامی رفتارهای افراد یکسان پنداشته می‌شوند که هر یک نسبت یافته به شمار می‌آیند و یگانه عنصر برترساز چیزی جز درجه آزادی نهفته در آن نیست. از مجموع این چیدمان‌های فکری وضعیتی پدیدار می‌شود که از آن «تساوی ارزش‌ها» سر بر می‌آورد. تساوی ارزش‌ها بدین معنی است که وقتی نتوانیم وجود «نیکی» را در هستی ثابت کنیم، بالطبع وجود «بدی» نیز که مقابل آن قرار دارد ثابت‌شدنی نیست. بنابراین، خوبی و بدی با هم مساوی می‌شوند (رحیمی، ۱۳۹۴: ۲۲). از جمله تئوری‌های موجود در حقوق کیفری نظریه اخلاق‌گرایی قانونی<sup>۱</sup> است. طرفداران این نظریه بر این باورند که جرم‌انگاری آن دسته از رفتارهای ضد اخلاقی که اخلاق متعارف جامعه آنها را بر نمی‌تابد ضروری است (رستمی، ۱۳۹۵: ۱۳۹). بنابراین، در رویکرد اخلاق‌گرایانه، هدف از جرم‌انگاری نه حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی، بلکه پاسداشت اصول اخلاقی جامعه است (فلاحی، ۱۳۹۳: ۳۰۸). اکنون باید دید که آیا اخلاق‌گرایی قانونی در رویکرد کیفری اگزیستانسیالیسم جایگاهی دارد؟ یا بر اساس اندیشه

---

1. Legal moralism.

اگرستانسیالیستی باید از رفتارهایی که تحت عنوان «غیراخلاقی» مجرمانه قلمداد شده‌اند جرم‌زدایی شود؟

گفته شد که اگرستانسیالیسم اخلاق مدون، چارچوب‌دار و از پیش تعیین شده‌ای را برای بشریت تدوین نکرده است و ارزش اساسی این مکتب آزادی است. اگرستانسیالیسم با پیش کشیدن مفهوم «نسبیت ارزش‌ها» و به تبع آن «تساوی ارزش‌ها»، رفتارهای ارتكابی افراد را از نظر اخلاقی در یک سطح قرار می‌دهد و معتقد است که هیچ رفتاری بر رفتار دیگر برتری ندارد. تا زمانی که رفتارهای افراد سالب آزادی دیگران نیستند، هم مجازند و هم مساوی؛ یعنی نمی‌توان مجموعه رفتارهایی را به شکل عمومی و چارچوب‌دار صواب دانست و رفتارهای دیگری را ناصواب و غیراخلاقی تلقی کرد.

در نظر سارتر، انسان‌ها مختارند که اصولی اخلاقی را برای خویش برگزینند، اما این امکان وجود ندارد که مجموعه قواعدی را به عنوان اصول اخلاقی برای تمام دوران‌ها یکسان دانست و آنها را به عموم مردم ارائه داد. سارتر معتقد است که اگر انسان مختار است، پس پذیرش فرامین الهی به عنوان هنجارهای اخلاقی یا عدم پذیرش آنها بستگی به خود او دارد (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۴۳۴). وقتی سخن از نسبت و تساوی به میان می‌آید، ناخودآگاه هر امر مطلق به کنار رانده می‌شود و دیگر نمی‌توان برای حمایت و حفظ آن به ابزار کیفری متوسل شد. از این رو، در اندیشه اگرستانسیالیسم، تعریف جرم به عنوان رفتاری غیراخلاقی نظری فاقد دقت و صراحت به حساب می‌آید.

نقد دیگری که بر تئوری اخلاق‌گرایی وارد است ابهام در معیارهای سنجش یک رفتار است. به دیگر سخن، بر چه مبنایی می‌توان رفتارهایی را اخلاقی و یا غیراخلاقی دانست؟ در اندیشه اگرستانسیالیسم، اخلاقیات از پیش پرداخته نشده‌اند، بلکه در هر زمان مطابق اراده افراد پدید می‌آیند. از این جهت، سارتر معتقد است که انتخاب اخلاقی را باید با آفرینش هنری قیاس کرد. او برای تشریح این موضوع مثالی را چنین بیان می‌کند: آیا هرگز به هنرمندی ایراد گرفته‌اند که چرا در آفرینش فلان تابلو از قواعد پیشین الهام نگرفته است؟ آیا هرگز از هنرمندی پرسیده‌اند



که تابلویی که باید بیافریند چیست؟ واضح است که برای ساختن تابلو «نمونه معینی» وجود ندارد. همچنین مسلم است که ارزش هنری عقلی و ماقبل تجربی وجود ندارد، بلکه ارزش‌ها پس از خلق اثر هنری در انسجام اثر و در روابطی که میان اراده آفرینش و نتیجه و حاصل امر وجود دارند نمایان می‌شوند. وجه مشترک میان هنر و اخلاق این است که در هر دو مورد ما با آفرینش و ابداع سر و کار داریم. در جهان اخلاق نیز ما نمی‌توانیم قبل از عمل درباره آنچه باید آفریده شود تصمیم بگیریم (سارتر، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶). از این رو، اگزستانسیالیسم راهی را نمی‌گشاید و اشاره به سمت مسیری نمی‌کند تا با ترغیب قدم نهادن در آن، وعده رستگاری را به افراد داده باشد. به این دلیل است که سارتر تجویزهای قالب‌شده پیشین را مردود می‌داند و معتقد است که مکتب‌های اخلاقی نمی‌توانند به ره‌گشایی و چاره‌یابی بپردازند؛ زیرا این خود فرد است که بایستی راه خود را برگزیند یا به تعبیر دقیق‌تر آن را خلق کند. بر این بنیاد، چون پیش از انتخاب انسان چیزی وجود ندارد و ارزش‌ها اموری نسبی و دلخواهی هستند، دولت هیچگاه نمی‌تواند در تعریف ارزش و خیر مداخله کند؛ زیرا در این صورت، به ارزش فردیت و آزادی آسیب رسانده است (قماش، ۱۳۸۹: ۱۵۳). ممکن است رفتاری در نزد یک شخص عقوبت‌دانی باشد، اما در نظر شخصی دیگر مباح و حتی تحسین‌کردنی باشد (عالی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۲۱).

توجه به ضرورت وجود آزادی در گزینش رفتار ارتكابی دوجانبه است، بدین معنا که رفتار ارتكابی با آگاهی و آزادی و بر اساس اختیار فردی انجام شود و نیز آزادی دیگران هم در این انتخاب مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین، هرگونه تحمیل عقیده قانونی در ردای اخلاق‌گرایی مردود و ناصیل شناخته می‌شود. نمی‌توان یک شخص را بدین دلیل که انجام رفتاری برای او بهتر است یا اینکه او را شادتر می‌کند یا چونکه در نظر دیگران انجام چنین رفتاری عاقلانه یا حتی صحیح است مجبور کرد آن رفتار را انجام دهد یا ترک کند (هارت، ۱۳۸۹: ۳۳).

مطابق با این توضیحات آشکار می‌شود که اگزستانسیالیسم در نقطه مقابل نظریه اخلاق‌گرایی قانونی قرار می‌گیرد. اگزستانسیالیسم در پی آن است که در نظام تقنینی، «دیگری خوب» و «دیگری بد» ساخته نشود و از «نفی دیگری به استنباط اثبات خود» ممانعت کند (نون نوشتن،

۱۳۹۴: ۱۸۰) تا در نهایت از ظهور پدیده بنیادگرایی تقنینی جلوگیری شود. این نگاه تا حدی می‌تواند سدّی سیمانی را در مقابل ترویج و تزریق خشونت در بطن قوانین جزایی بنا کند.

### ۳-۱-۲-۲. رویکرد اگزیستانسیالیسم در قبال پدرسالاری قانونی

در کنار تئوری اخلاق‌گرایی قانونی، یکی دیگر از نظریه‌هایی که در عالم حقوق کیفری جایگاه گسترده‌ای را به خود اختصاص داده نظریه پدرسالاری یا قیم‌مآبی قانونی<sup>۱</sup> است؛ این نظریه بر این باور پای می‌فشارد که سلطه‌گری را باید در بطن قوانین تزریق و بر اشخاص تحمیل کرد. این اندیشه که توجیه‌ساز جرم‌انگاری است از جریان‌های تنومند فکری و فلسفی به شمار می‌آید. نظریه پدرسالاری بر این فرض مبتنی است که برای تحقق خیر و سعادت افراد جامعه، دولت چون پدری مشفق باید در صورتی که انجام یا ترک عمل در جهت مصلحت و منفعت اعضای جامعه به صورت فردی یا جمعی باشد، در اعمال دخالت کند (فلاحی، ۱۳۹۳: ۳۰۲). حمایت‌گرایی و پدرسالاری قانونی امکان مجرمانه تلقی کردن عملی را به این علت که احتمال دارد به خود فاعل صدمه وارد کند فراهم می‌آورد (عبدالفتاح، ۱۳۸۱: ۱۵۲). به عنوان مثال، رفتارهایی که با ارتکاب‌شان تنها به خود فرد صدمه وارد می‌شود - یا چنین پنداشته می‌شود که آثار ارتکاب رفتار آسیب‌زا هستند - به عنوان مصادیق جرم‌انگاری با نگاه پدرسالارانه مطرح می‌شوند.

این نظریه نه تنها در مطالبات کیفری اگزیستانسیالیسم جایگاهی نداشته، بلکه در تضاد و تعارض با آن قرار دارد. بر اساس محوری‌ترین مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم، انسان آزاد است و با استفاده از این آزادی، خویش را می‌آفریند و به زندگی خود معنا می‌بخشد. با چنین رویکردی، نمی‌توان از طریق توسل به ابزار سرکوب‌گرایانه قانون جزایی، امور خیر و صواب را برای آدمیان فراهم کرد یا در صدد آن بود که آنان را از شر و گمراهی نجات داد. اگزیستانسیالیسم با طرح مفهوم «تقدّم وجود بر ماهیت»، خلق هویت و ارزش‌ها را به فرد واگذار کرده و همه چیز را به دستان انسان سپارده است؛ از این رو، نمی‌توان با توسل به توجیهات پدرسالارانه، هویتی

1. Paternalism.

چارچوب‌دار و از قبل مشخص شده را برای انسان در نظر گرفت و مرام رفتاری وی را مطابق قالبی طرح‌ریزی شده تنظیم کرد. در واقع، امور جهان چنان خواهند بود که فرد تصمیم می‌گیرد این امور آنچه‌ان باشند (سارتر، ۱۳۸۹: ۵۰) و تا جایی که آفرینش و انتخاب ارزش‌ها مسبب سلب آزادی دیگران نشوند، هیچ توجیهی برای ممنوع شمردن آنها وجود نخواهد داشت. چه بگن و یا چه نکن‌های قانونی هیچ جایگاهی در اندیشه اگزیستانسیالیسم ندارند و حتی سارتر در مقابل این توصیه‌گرایی قانونی به پا می‌خیزد و به صراحت اعلام می‌دارد که هرگونه عقیده مبنی بر محصور نمودن معنای «خیر» و «شر» چیزی جز سوء نیت<sup>۱</sup> و خودفریبی نخواهد بود. ادعای اینکه می‌توانیم به دیگران یاد بدهیم که چگونه رفتار کنند شبیه ادعایی است که سوفیست‌ها می‌کردند، ادعایی که سقراط میل داشت آن را رسوا کند، یعنی این ادعا که حقیقت تعلیم‌پذیر است (وارنوک، ۱۳۹۵: ۱۰۶). افزون بر این، با طرح مفهوم «تساوی ارزش‌ها» در اندیشه اگزیستانسیالیسم، معیاری مشخص برای گزینش و تحمیل عقایدی مدون به افراد جامعه باقی نمی‌ماند؛ زیرا به اعتقاد سارتر، هر نظریه‌ای اعم از علمی و فلسفی نظریه‌ای است محتمل (سارتر، ۱۳۸۹: ۱۰۵). با این نگاه، امکان اینکه در قالب قوانین جزایی اموری برای وضعیّت و زندگانی فرد مفید و مناسب دانسته شوند کاملاً منتفی است.

هر فرد انسانی به واسطه برخورداری از آزادی، نسبت به خودش، نسبت به فکر و پیکرش، حقّ حاکمیت مطلق دارد (فلاحی، ۱۳۹۳: ۲۱۰). با استفاده از این حقّ حاکمیت، فرد در طول حیات به ساختن خویش می‌پردازد، به این معنا که مطابق با آگاهی و شناختی که کسب می‌کند، دست به انتخاب‌های متفاوت و متعدّد می‌زند تا به اصالت وجود خویش پی‌برده و نائل آید. به همین خاطر است که گفته شده است «لنفسه گریز مدام است از آنچه بود به سوی آنچه خواهد بود؛ یعنی از خود به عنوان امری که ساخته شده است، به سوی خود به عنوان چیزی که باید ساخته شود» (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۴۲۴).

۱. معنایی متفاوت از آنچه در رکن روانی جرایم مطرح می‌شود دارد.

بدین‌سان، در رویکرد کیفری اگزیستانسیالیسم، پدرسالاری قانونی جایگاهی ندارد و بر این اساس نیاز است از قوانینی که شالوده‌شان بر اساس نظریهٔ پدرسالاری و حمایت‌گرایی بنیان نهاده شده است جرم‌زدایی شود؛ زیرا تشبث به مبانی محدودکننده‌ای همچون پدرسالاری قانونی فرجامی جز تحدید آزادی ندارد. حقوق کیفری مدرن نخستین اصل را باید بر آزادی فرد بگذارد و سپس برای شناسایی رفتارهای مجرمانه وارد میدان شود. در غیر این صورت، با جرم‌انگاری رفتارهایی که بیشتر باعث تحدید آزادی‌های فردی می‌شوند مواجه می‌شویم.

### نتیجه

برای آنکه اصول و قواعد حقوقی شأنت و استحکام نسبی‌ای را دارا باشند، نیازمند آنند تا از پشتوانه‌های فلسفی بهره بگیرند. بر این اساس، شناخت مکاتب و شاخه‌های متعدّد فلسفی به نحوی مجزاً و سامان‌یافته ضروری می‌نماید. آشنایی دوچندان دانش پژوهان حقوق کیفری با حوزهٔ فلسفهٔ حقوق و بالتبع ورودشان به عرصهٔ مطالعه و پژوهش در منابع فلسفی آنان را به شناختی مناسب از اندیشه‌های فلسفی می‌رساند.

اگزیستانسیالیسم از جمله مکاتب فلسفی‌ای است که با پدیدار شدنش در سدهٔ بیستم، بخشی از فلسفهٔ فرانسوی (و قاره‌ای) را به خود اختصاص داده است. ژان پل سارتر، سیمون دوپووار و آلبر کامو اندیشمندان اصلی این مکتب هستند که با نظرورزی‌های فلسفی جریان‌ثابتی را در فلسفه و ادبیات به راه انداختند. ژان پل سارتر با پایه‌گذاری فلسفهٔ خویش بر مبانی‌ای همچون «تقدّم وجود بر ماهیت»، «آزادی»، «مسئولیت»، «دلهره» و «تفرّد» رسماً به بدعت‌گذاری جریان اگزیستانسیالیسم دست می‌زند. او فلسفهٔ خود را «فلسفهٔ آزادی» می‌نامد و اعتقاد به آزادی انسان را به غایتی شامخ می‌رساند. طبق دیدگاه وی، انسان گریزی از آزادی ندارد و تنها با توسل به سوءتیت یا خودفربیی است که می‌تواند از فکر آزاد بودن خویش فاصله بگیرد. در کنار آزادی بی‌کرانه‌ای که سارتر برای آدمی قائل است، مفهوم «مسئولیت» را هم مطرح می‌کند تا از این طریق، مجال سوء استفاده از آزادی را به حداقل رسانده باشد. بر اساس این اندیشه، انسان به

واسطه آزادی‌اش باید مسئولیت مهمی را عهده‌دار باشد. از این رو، هیچ توجیهی برای ارتکاب اعمال خویش ندارد و باید تمامی بار مسئولیت اعمال ارتكابی‌اش را بر عهده بگیرد. در غیر این صورت، به عنوان وجودی ناصیل شناخته می‌شود.

نظر به اینکه اگزیستانسیالیسم اعتنا و اتکای خاصی به انسان و مؤلفه‌هایی همچون «آزادی» و «مسئولیت» دارد، پیش گرفتن شناسایی رویکرد کیفری این مکتب می‌تواند موضوعات درخور توجهی را آشکار کند. همانطور که حقوق کیفری مدرن تمام نگاه خویش را متوجه انسان و رفتارهای انسان کرده است، جملگی مبانی اگزیستانسیالیسم نیز برای شناخت انسان و حالات و رفتارهای وی طرح‌ریزی شده‌اند. از آنجا که آزادی عنصر اصلی و اساسی این مکتب است، نظریه‌پردازی در خصوص خواست‌های این مکتب برای چگونگی جرم‌انگاری و جرم‌زدایی - که به طور مستقیم با آزادی‌های فردی سر و کار دارند - دریچه ورود به یکی از مباحث اصلی رویکرد کیفری اگزیستانسیالیسم را می‌گشاید.

اگزیستانسیالیسم با اهمیت دادن به آزادی آدمی و ارزش بخشیدن به این موضوع، هرگونه تهدید علیه آزادی را منع می‌کند. سارتر با عنوان کردن مفاهیم «نسبیت ارزش‌ها» و «تساوی ارزش‌ها»، کلیه اعمال بشر را یکسان قلمداد می‌کند و بر این اعتقاد است که هیچ رفتاری بر رفتار دیگر ارجحیت ندارد و تنها تمایز و برتری‌ای که می‌توان برای یک رفتار در نظر گرفت در میزان آزادی‌ای است که در ارتكابش به کار بسته شده است، بدین معنا که یک رفتار باید با آزادی اراده تام صورت گیرد و نیز با ارتكابش آزادی دیگری با خدشه روبرو نشود و به زوال آزادی دیگران منجر نشود. طبق چنین معیارهایی، پدرسالاری و اخلاق‌گرایی قانونی نه تنها در رویکرد کیفری اگزیستانسیالیسم جایگاهی ندارند، بلکه در تعارض و تقابل با اندیشه اگزیستانسیالیستی هم قرار می‌گیرند. سارتر با بیان این مطلب که «تنها توصیه اگزیستانسیالیسم توصیه به آزادی است» و با نظر به این نکته که اخلاق اگزیستانسیالیستی فاقد هرگونه توصیه و تذکر است و تنها آزادی را ارزش و معیار می‌داند، مجال تحمیل و تزریق عقایدی خاص را باقی نمی‌گذارد. از این رو، جایز نیست که با تشبث به نظریه‌های پدرسالارانه و اخلاق‌گرایانه، آزادی را محدود کرد. بر

همین منوال، از آن جا که آزادی یگانه ارزش اگزستانسیالیسم به حساب می آید، نیاز است که هرگونه رفتار علیه آزادی، که به تحدید آن می انجامد، جرم انگاری شود. جرم انگاری اگزستانسیالیستی بر پایه حمایت از آزادی انسان بنا شده و در پی حمایت از این ارزش است. چنانکه سارتر بیان داشته است «ما آزادی را برای آزادی می خواهیم»، ساختار حقوق کیفری باید در جهت حمایت از آزادی عمل کند و در صورتی حق ورود و دخالت خواهد داشت که ارتکاب رفتاری موجب زوال یا خدشه بر آزادی دیگری باشد.



## منابع

### فارسی

- اسلامی، زینب. (۱۳۸۷). «مسئله «ترس آگاهی» در اندیشه کی‌یر کگور». پژوهش‌های فلسفی-کلامی دانشگاه قم، دوره ۹، شماره ۳۵.
- امیری، رضا. (۱۳۸۶). «هستی‌لنفسه در فلسفه سارتر و نقد آن». فصل‌نامه علمی و پژوهشی دانشگاه قم، سال هشتم، شماره ۳ و ۴.
- بلاکهام، هرولد جان. (۱۳۹۳). شش متفکر اگزیستانسیالیست. ترجمه محسن حکیمی، چاپ نهم، تهران، مرکز.
- پازوکی، بهمن. (۱۳۹۱). «مفهوم اگزیستانس نزد یاسپرس». نشریه فلسفه، سال چهل، شماره ۲.
- حمیم، سلیمان. (۱۳۸۵). فرهنگ معاصر کوچک انگلیسی-فارسی. چاپ سیزدهم، تهران، فرهنگ معاصر.
- خندان، علی اصغر. (۱۳۹۱). «کارل یاسپرس و نگاه وجودی به علیّت». فصل‌نامه پژوهش‌های هستی‌شناختی، سال اول، شماره ۲.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۹۴). نون نوشتن. چاپ پنجم، تهران، چشمه.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۹۴). در جست‌وجوی بشریتی بی‌نقاب: نوشته‌هایی از سارتر و در باب سارتر. چاپ نخست، تهران، نیلوفر.
- رستمی، هادی. (۱۳۹۵). «تقابل وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی فایده‌محور در توجیه کیفر». پژوهش‌نامه حقوق کیفری، سال هفتم، شماره ۲.
- رضوی، مهسا. (۱۳۸۷). «فیلم به مثابه اندیشه: بازنمایی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در سینمای مدرن». فصل‌نامه هنر، شماره ۷۵.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۹). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ سیزدهم، تهران، نیلوفر.
- ..... (۱۳۹۲). دست‌های آلوده. ترجمه قاسم صنعوی، چاپ دوم، تهران، پارسه.

- ..... (۱۳۹۴). هستی و نیستی. ترجمه مهستی بحرینی، چاپ نخست، تهران، نیلوفر.
- ..... (بی تا). سایه انسان‌ها. ترجمه عنایت شکیباپور، تهران، شهریار.
- سانتاگ، سوزان. (۱۳۹۴). علیه تفسیر. ترجمه مجید اخگر، چاپ دوم، تهران، بیدگل.
- سید حسینی، رضا. (۱۳۸۷). مکتب‌های ادبی. جلد دوم، چاپ پانزدهم، تهران، نگاه.
- شریعتی، علی. (۱۳۸۹). انگریستان‌سیالیسم. چاپ نخست، نشر الهام.
- شمعی، محمد و شهباز، سارا. (۱۳۹۴). جرم‌نگاری حداکثری. چاپ نخست، تهران، جنگل.
- عالی‌پور، حسن. (۱۳۸۳). «واقعیت جرم». مجله حقوق و سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۱۳.
- عبدالفتاح، عزت. (۱۳۸۱). «جرم چیست و معیارهای جرم‌نگاری کدام است؟». ترجمه اسماعیل رحیمی نژاد، مجله حقوقی دادگستری. شماره ۴۱.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۹۱). سیر حکمت در اروپا. چاپ هشتم، تهران، زوآر.
- فلاحی، احمد. (۱۳۹۳). اصل ضرورت در جرم‌نگاری. چاپ اول، تهران، دادگستر.
- فلین، توماس. (۱۳۹۴). انگریستان‌سیالیسم. ترجمه حسن کیانی، چاپ دوم، تهران، بصیرت.
- قماش، سعید. (۱۳۸۹). «بنیادهای جرم‌نگاری در حقوق کیفری نوین». مجله حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۴.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۹۲). تاریخ فلسفه: از مین دوییران تا سارتر. ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی، جلد نهم، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. چاپ چهل و یکم، تهران، سهامی.
- محمودی جانکی، فیروز. (۱۳۸۷). «جرم‌زدایی به منزله یک تغییر». فصل‌نامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۱.
- معین، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی معین. چاپ نخست، تهران، فرهنگ نما.



- مقدسی، محمدباقر و یزدانی، جواد. (۱۳۹۷). «حمایت از بیماران در پرتو مبانی جرم‌انگاری». فصل‌نامه حقوق پزشکی، سال دوازدهم، شماره ۴۴.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۵). *اگزستانسیالیسم فلسفه عصیان و شورش*. قم، به کوشش محمدرضا غیائی کرمانی.
- میرکمالی، علیرضا. (۱۳۹۶). «مبانی فقهی - حقوقی جرم‌انگاری تجاوز زناشویی». فصل‌نامه *خانواده‌پژوهی*، سال سیزدهم، شماره ۵۱.
- وارنوک، مری. (۱۳۹۵). *اگزستانسیالیسم و اخلاق*. ترجمه مسعود علیا، چاپ سوم. تهران، ققنوس.
- ورنو، روژه و وال، ژان. (۱۳۹۲). *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*. ترجمه یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- وروایی، اکبر و هاشمی، حمید و سعادت، رضا. (۱۳۹۳). «تأثیر اخلاق در جرم‌انگاری و جرم‌زدایی در نظام حقوق کیفری اسلامی ایران». *مجله پژوهش حقوق کیفری*، سال سوم، شماره ۸.
- هارت، هربرت. (۱۳۸۹). *آزادی، اخلاق، قانون*. ترجمه محمد راسخ، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
- هوساک، داگلاس. (۱۳۹۰). *جرم‌انگاری افراطی*. ترجمه محمدتقی نوری، چاپ نخست، تهران، مجد.

انگلیسی

- Husak, Douglas. (2008). *Overcriminalization: The Limits of the Criminal Law*. Oxford university press.